

قطار قصه ی فال حافظ توقف ندارد.

قرار خواب ز حافظ طمع مدار، ای دوست/قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا

"خانم! خواهش می کنم، خواهش می کنم، فال...! فال بردارید، فقط یه دونه بردارید، صبحونه نخوردم. فال بردارید، نون بخرم...!" واژه ی مقدس نان را که می شنوم به یادگذر زندگی حضرت حافظ می افتم، پدرش نانوا بود و فضای قصه ی کودکی اش آرد و خمیر و کنده و تنور.

پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت/من چرا ملک جهان را به جویی نفروشم .

اینجا ایستگاه گلشهر کرج است. ایستگاهی که قصه ی تراژدی کودکان کار را هر دقیقه می شنوی. یکی جوراب می فروشد و آن دیگری آدامس. کودکانی که وقتی نام خانوادگی شان را می پرسى، شانه بالا می اندازند و می گوید: "نمی دانم".

لطفن! این فرم از مشخصات را هر روز در ذهنتان مرور کنید.

نام: کودک کار نام خانوادگی: نمی دانم تبعیت: افغانی

از میان این همه کودک کار، کودک فال فروشی ذهنم را مشغول می کند. هر روز در محوطه ی ایستگاه برای فروختن فال هایش التماس می کند. هر روز عزت نفسش زیر پای عابران عجول له می شود. دیدن این صحنه از قصه ی روزگار، ذهنم را دچار تناقض کرده است. از طرفی به عنوان مربی قصه گو و قصه نویس دلم می خواهد روزی بود و روزگاری نبود، تازه ای را خلق کنم. قصه ای که بتواند کاربردی باشد و برای جمع کردن خرده ریزهای عزت نفس کودک فال فروش، مسیر تربیتی درستی را نشان بدهد و از طرف دیگر حرمت فال حافظ کنار کرسی شب یلدا و سفره ی هفت سین عید نوروز به قدری در نظرم والا است که فکر می کنم: تفسیر بیت های داخل پاکت، خارج از علم ادبیات غزل حافظ است و با هدف بازار گرمی منتشر می شود. رسالت بشر دوستانه ام وادارم می کند تا به او نزدیک بشوم. می خواهم فال بردارم، شاید بهانه ای باشد برای بخشش تکه نانی در سفره ی هم نوعی.

چند قدمی مانده به سمت او - صدای سوت قطار شنبه راس ساعت ۸ صبح، پاییز ۱۳۹۸ - می آید. بسته های پاکت غزل های حافظ را که با یک نخ کشی محکم بسته شده بود زیر بغل می گیرد و وارد سالن ایستگاه می شود. بی شک این صحنه می تواند به یک فضای خوب قصه تبدیل شود. تطبیق فضای داستانی کلاسیک و مدرن: کتاب حافظ در دست های حضرت حافظ و بسته های فال حافظ در دست های کوچک کودک کار روی پله های برقی. دست روی شانه اش می گذارم و قبل از اینکه بخواهد التماس کند، پاکت سبز رنگی را برمی دارم. این بیت از حافظ بنام من رقم می خورد.

غلام همت آن رند عافیت سوزم / که در گدا صفتی کیمیاگری داند (اهل دل بودن و لیاقت داشتن واقعی کار هر کسی نیست و باید اهل عمل باشی) این بیت از شعر را به فال نیک می گیرم و تصمیم دارم با معجزه ی قصه گویی روشی انتخاب کنم که در "گدا صفتی بتوان کیمیا گر شد". یاد تعریفی از تبلیغ تجارتي دایرالمعارف آمریکامی افتم.

تبلیغ **Advertising**: شامل پیامها دیداری – گفتاری است که از طریق وسایل تبلیغاتی یا پرداخت وجه، مردم را به طریقی علاقمند و موافق یک نوع محصول، یک خدمت، یک فکر، یک نقطه نظر و یا یک مارک بخصوص مینماید. اما اشعار حافظ نه کالاست، و نه محصول ناشناخته. دیوان حافظ فرهنگ وزین ایرانی است و بار معنایی خاصی در شب های یلدا و سفره هفت سین دارد. سالهای سال است که پدران و مادران ما قبل از آغاز هر قصه ای دور کرسی شب یلدا، فال حافظ می گرفتند و شروع زمستان را به نام حافظ قرآن سرشار از خیر و برکت می دانستند.

باید روش مبتکرانه ای پیدا کنم. روشی که نه سیخ بسوزد، نه کباب. روشی که هم احترام کودک فال فروش محفوظ بماند و هم اشعار حافظ وسیله ای برای بازار گرمی نباشد و آیا قصه نویسان کانون به فکر نشر کتاب هایی با مضمون چگونگی تبلیغ کالا؛ تبلیغ درست بوده اند؟ چند کتاب با محتوای کسب در آمد در قفسه های کتاب مراکز موجود هست تا بتوان با هدف کسب در آمد قصه گویی کرد؟ در حالی که غرق پیدا کردن پاسخ سوال هایم هستم کتاب - آن بالا و این پایین به نویسندگی فاطمه توپچی شراره وظیفه شناس - در حافظه ام حک شد. هر چند محتوای قصه، فلسفی است اما می شود صحنه هایی را که ستاره جوراب های پیرزن را توی سبد می گذارد و در بازار می فروشد را با هدف تبلیغ درست کالا قصه گویی کرد.

همکار جوراب فروش اش، صدایش کرد. "وه حید یا همان وحید خودمان" شناسنامه ای ندارد. ولی به رسم ادب نام خانوادگی اش را می پرسم. می گوید "بی نام". این اولین بار است می بینم. کودک افغانی به جای کلمه ی "نمی دانم یا من سجل ندارم" هویت خودش را "بی نام" معرفی می کند. بی نام، نام خانوادگی من در آوردی وه حید است.

لطفن این فرم از مشخصات را بخاطر داشته باشید!

تبعیت: ایستگاه مترو کرج

نام خانوادگی: بی نام

نام: وه حید

کودک خلاق است، التماس هایش بابت خرید فال حافظ بخاطر فقر و نداری نیست بلکه با روش مظلوم نمایی و خواهش های مکرر می خواهد در آمد کسب کند. اما متوجه نیست این بار کج به منزل نمی رسد.

پاکت دوم نارنجی رنگ را به نیت آقای بی نام از میان پنجاه- شصت برگ می چینم.

دلار فیک سفر بخت نیکخواهت بس / نسیم روضه ی شیراز پیک راهت بس / دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش / که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس (به هر چه که داری و هر چه هستی قانع باش و منت هر ناکسی را نکش).

به او می گویم: "دوست داری هر روز برای قصه تعریف کنم و از آقای بی نام به آقای نامدار تبدیل شوی؟ مثل هزاران قصه ای که با جادوی اجی مجی لاترجی از موجودی به موجودی دیگر تبدیل می شوند؟ جواب می دهد: "من سواد ندارم، یه دونه هم مردسه نرفتم". برایش توضیح می دهم پدر بزرگ ها و مادر بزرگ هایی که دور کرسی شب یلدا، قصه شنیدند و قصه تعریف کردند سواد خواندن نداشتند ولی با دقت به قصه گوش می دادند و با قصه قد کشیدند.

قرار ما شد: ساعت ۳ بعد از ظهر محوطه ایستگاه مترو کرج - فردیس

روزی و روزگاری های زیادی را در هوای مه آلود مترو فردیس سپری می کنیم. کم کم داشت شخصیت ستاره در وحید شکل می گرفت. (آن بالا بالا ها ستاره ای زندگی می کرد، این پایین پایین ها هم پیرزنی تک و تنها تو خونه اش نشسته بود و جوراب می بافت. ستاره که دید پیرزن تنهاست از ماه اجازه گرفت تا به زمین بره و دختر پیرزن شه. ستاره دختر شد. او مد خونه ی پیرزن. در کار خونه به پیرزن کمک می کرد. جوراب هایی که پیرزن بافته بود و با انگشتش طرح ستاره می زد. جوراب ها رو توی سبد می داشت و در بازار می فروخت. ستاره اصلا التماس نمی کرد که جوراب را به زور بخرن. ستاره از هنر بافندگی پیرزن حرف می زند و اینکه جوراب ها در سرمای زمستان پاهاشونو گرم نگه می داره. ستاره پول فروش جوراب ها را به پیر زن می داد و پیرزن تونست نان گرمی توی سفره اش داشته باشه).

در مورد روش فروش جوراب ها با هم گفتگو و مشورت می کنیم تا ایده ی جدیدی برای فروش فال حافظ پیدا کنیم. وحید پیشنهاد می دهد مثل ستاره پاکت های فال را توی سبد بگذارد میوه بگذارد ولی در مترو تنها چیزی که فروخته نمی شود همین سبد شمال است. به سینی مسی فکر می کنم که شب های یلدا هندوانه را توی آن می گذاریم. سینی دایره ای که پارچه ی ترمه شیرازی را توی آن پهن کنیم و پاکت ها را مثل انار دایره وار می چینیم. همین ایده را اجرا می کنیم.

حدس من در مورد خلاق بودن وحید کاملا درست است. سه سطر جمله در مورد معرفی شخصیت حافظ و اشعارش آماده می کنم و باهم تمرین فن بیان می کنیم.

خانم ها و آقایان! روزتان را با اشعار حافظ شیرازی شروع کنید. / شعرهای حافظ امید بخش است.

سینی پر از اشعار حافظ را برای سرنشین های مترو تعارف می کند. عابران مترو اگرچه عجله دارند اما با احترام به خلاقیت بازاریابی وحید نگاه می کنند. از این ایستگاه به ایستگاه دیگر. از این واگن به واگن دیگر. و هنر قصه گوئی بار دیگر کرامت خود را نشان می دهد و در کالبد انسان سردرگم و سرگردان انسان هدفمند و آگاه می سازد. او به جای تمارض و مظلوم نمایی با غرور مسیر درست بازار یابی را یاد می گیرد. بی شک او وحید بی نام اگر بیشتر تلاش کند در آینده می شود وحید نامدار. قصه ی ما در ایستگاه مترو کرج به سر رسید اما کلاغ این قصه در واگن های کرج و تهران نشسته است و قصد توقف ندارد. لطفن این فرم از مشخصات را روی سربرگ لیست خرید روزانه تان یادداشت کنید.

نام: وحید نام خانوادگی: نامدار تبعیت: انسان

سپیده داداش زاده

مربی فرهنگی - ادبی مرکز ۴ کرج

منابع: این بالا آن پایین، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان - فاطمه

روابط عمومی و تبلیغات، کاظم متولی

دیوان حافظ

پیوست ۵

مشخصات شرکت کنندگان (مقاله، جستار نویسی، پایان نامه، رساله و اقدام پژوهی)

نام و نام خانوادگی: سپیده داداش زاده
شهر: کرج

جنسیت: زن مرد استان: البرز

رشته تحصیلی: فوق لیسانس ادبیات فارسی - فوق لیسانس مدیریت آموزشی
التحصیل مقطع: کارشناسی کارشناسی ارشد دکتر دانشجو فارغ

تلفن ثابت: تلفن همراه: ۰۹۳۰۰۴۴۳۳۶۵ پست الکترونیکی:

کانونی پست سازمانی: مربی فرهنگی سابقه کار: ۲۵ سال

نام و آدرس مرکز: حصارک بالا انتهای بلوار سربازان گمنام بالاتراز میدان شهرداری کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان
غیرکانونی (آزاد) شغل: کتابدار

نام و نام خانوادگی: سپیده داداش زاده

جنسیت: زن مرد

استان: البرز شهر: کرج

رشته تحصیلی: فوق لیسانس مدیریت آموزشی - فوق لیسانس مدیریت آموزشی

دانشجو فارغ التحصیل مقطع: کارشناسی کارشناسی ارشد دکتر

تلفن ثابت: ۰۲۶ ۳۴۵۷۳۲۴۴ تلفن همراه: ۰۹۳۰۰۴۴۳۳۶۵

پست الکترونیکی:

کانونی پست سازمانی: مربی فرهنگی

سابقه کار: ۲۵ سال (۱۰ سال ادبی - ۱۵ سال فرهنگی)

نام و آدرس مرکز: حصارک بالا انتهای بلوار سربازان گمنام بالاتراز میدان شهرداری کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان
غیرکانونی (آزاد) شغل: کتابدار

مشخصات شرکت کنندگان (مقاله، جستارنویسی، پایان نامه، رساله و اقدام پژوهی)

مشخصات فردی صاحب یا صاحبان اثر

نام اثر: قطار قصه ی فال حافظ هیچ وقت توقف ندارد.

زمان انجام اثر: مهر ۱۴۰۲

نوع اثر: مقاله جستار نویسی اقدام پژوهی پایان نامه رساله

چکیده: (حداکثر ۳۰۰ کلمه):

این جستار به قلم ادبی حاصل تجربه ی من در رابطه با قصه گویی برای کودک کار افغانی با هدف کسب و کار و حفظ عزت نفس است .

مشخصات اثر

